

خلاصه

اغلب نحوپردازان مسلمان چهار رکن زبانی را در نظریه زبانی خود فرض کرده‌اند که عبارتند از:

(۱) مسندالیه = فاعل = مبتدا

(۲) مسند = غالباً فعل = خبر

(۳) فضله = زائده نحوی (= هر عنصری بجز مسند و مسندالیه)

(۴) اسناد (= عنصری انتزاعی که این ارکان سه‌گانه را به هم پیوند می‌دهد).

حاصل پیوند این عناصر، دو نوع ترکیب مقدر یا ژرف‌ساختی است که یکی «ترکیب لازم» و دیگری «ترکیب متعدی» است:

(۱) [م ... م | م] ترکیب لازم است.

(۲) [م ... م | م ... ف] ترکیب متعدی است.

هرگاه این ارکان سه‌گانه نظام یابد، منجر به پدیده زبانی (کلام) خواهد گردید. آنگاه «کلام» در معرض تحولات زبانی متفاوت قرار می‌گیرد که نتیجه آن ترکیبهای «معنایی خاص» و «ترکیبهای معنایی عام» می‌باشد.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

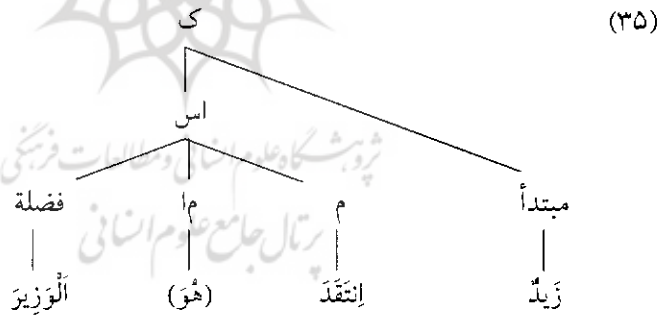
بدون قصد تأخیر، نقش کاربردی هر دو یکسان است. زیرا در هر دو حالت سازهٔ مقدم شده مورد توجه، عنایت، یا قصد گوینده می‌باشد.

اینک اگر این نظر جرجانی را وارد نحو سازیم، دیگر نیازی به تقسیم ترکیب‌های زبان عربی به ترکیب اسمی و ترکیب فعلی نخواهیم داشت. زیرا در نحو کافی است ترکیب فعلی را ساخت بنیادی تلقی کنیم و ترکیب اسمی را از آن مشتق سازیم. و این کاری است که ابن جنی (۱۰۰۹م) کرده است. ابن جنی ترکیب فعلی و اسمی را از نظر معنا یکسان فرض کرده و معتقد است که مسندالیه به جهت اهتمام و عنایت بر مسند پیشی می‌گیرد. وی این دو مثال را ارائه می‌کند:^۱

(۳۳) قَامَ زَيْدٌ.

(۳۴) زَيْدٌ قَامَ (هُوَ).

ابن جنی کاملاً آگاه بود که مسندالیه نمی‌تواند بر فعل مقدم شود، اما به جهت انجام نقش "اهتمام و عنایت" می‌توان مسندالیه را بر فعل مقدم داشت و برجای آن ضمیر پوشیده‌ای نهاد که در سمت چپ فعل باشد.



این بدان معناست که نحوپردازان مسلمان میان دو نوع معنا تفاوت نهاده‌اند:

(۱) «معنای خاص»: هنگامی است که ترکیب‌های نحوی متفاوت کاربردهای معنایی ویژه‌ای را سبب می‌شوند. (دیدگاه جرجانی)

(۲) «معنای عام»: هنگامی است که ترکیب‌های نحوی متفاوت دارای معنای عام می‌باشند. (دیدگاه ابن جنی)

نقش‌مند ترکیب‌های بنیادی را شرح کردند. مثلاً جرجانی پدیدهٔ مقدم و مؤخر داشتن ارکان زبانی را توضیح داده و ابعادی که نقش‌های معنایی را نظام می‌بخشد، آشکار ساخته است:

واعلم أن تقديم الشيء على وجهين - تقديم يقال انه على نية التأخير و ذلك في كل شيء أقرته مع التقديم على حكمه الذي كان عليه و في جنسه الذي كان فيه، كخير المبتدأ اذا قدمته على المبتدأ كقولك: مُنْطَلَقٌ زَيْدٌ و صَرَبَ عَمْرًا زَيْدٌ. و تقديم لا على نية التأخير و لكن على أن تنقل الشيء عن حكم الی حکم و تجعله باباً غير بابيه و اعراباً غير اعرابه ... و مثاله قولنا (زَيْدٌ الْمُنْطَلَقُ و الْمُنْطَلَقُ زَيْدٌ) (صَرَبْتُ زَيْدًا و زَيْدٌ صَرَبْتُهُ).^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، جرجانی دو نوع مقدم ساختن سازه‌ها را در درون جمله تشخیص داده است. وی نوع اول را (تقديم با قصد تأخير) و نوع دوم را (تقديم بدون قصد تأخير) می‌نامد. نمونه‌هایی را که جرجانی بدانها استناد نموده است، بررسی می‌کنیم:

تقديم با قصد تأخير:

(۲۹) أ. زَيْدٌ مُنْطَلَقٌ.

ب. مُنْطَلَقٌ زَيْدٌ.

(۳۰) أ. صَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا.

ب. صَرَبَ عَمْرًا زَيْدٌ.

تقديم بدون قصد تأخير:

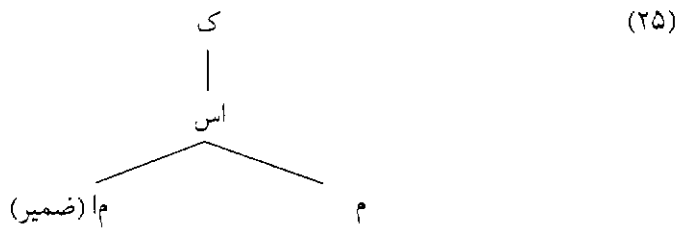
(۳۱) أ. زَيْدٌ الْمُنْطَلَقُ.

ب. الْمُنْطَلَقُ زَيْدٌ.

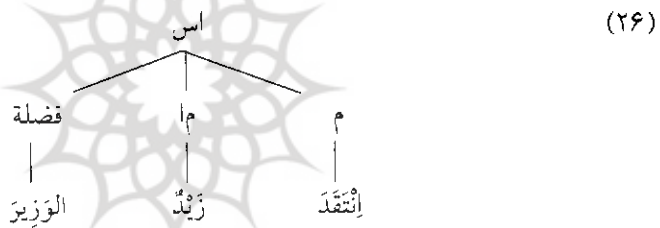
(۳۲) أ. صَرَبَ عَمْرًا زَيْدًا.

ب. زَيْدٌ صَرَبَهُ عَمْرًا.

در نوع اول اعراب واژه‌های مقدم‌شده تغییر نکرده است، مثلاً باوجود آنکه در نمونه (۳۰) واژه (عمرًا = مفعول) بر (زید = فاعل) مقدم‌شده، اما حالت یا اعراب آنها تغییر نکرده و به بیان دیگر، از نظر صوری تغییری رخ نداده است. اما در نمونه (۳۲) با وجود آنکه واژه (زید) از نظر معنایی مفعول است، از نظر صوری (مسند‌الیه) می‌باشد. مقدم‌ساختن سازه‌های جمله، چه با قصد تأخیر باشد و چه



بر پایهٔ نظریهٔ زبانی قدمای مسلمان هر جزئی که مسند و مسندالیه نباشد، زائده (فضله) نامیده می‌شود. البته این بدان معنا نیست که بتوان از آن در ترکیبهای زبان عربی بی‌نیاز گردید و با مفهوم آویزه (adjunct) در آثار گشتاریان متفاوت است. مقصود از (زائده) آن است که این عنصر بخشی از یگانگی زبانی نیست که مسند و مسندالیه را بهم پیوندند.

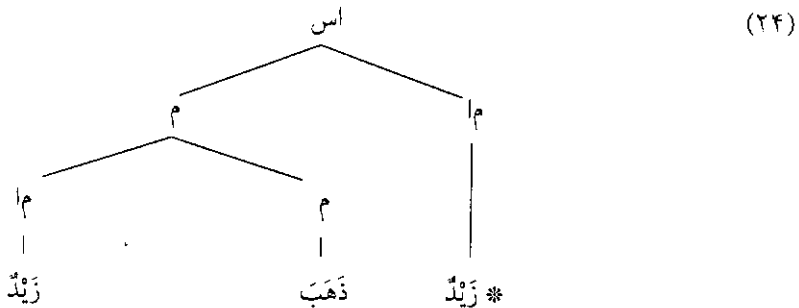


(۳) **ابعاد معنایی جمله:** آنچنان که قبلاً ملاحظه کردیم، مسند و مسندالیه دو رکن اساسی ترکیبهای زبان عربی را تشکیل می‌دهند. هرگاه رابطهٔ نحوی میان این دو رکن از راه تسلط (اس) برقرار گردد، ارکان اضافی دیگر مانند (زائده نحوی) یا ادوات پرسشی یا نفی و غیره را نیز خواهد پذیرفت. اما بطور کلی گفته شد که ترتیب مسند و مسندالیه به نحوی است که در نمودارهای (۲۷) و (۲۸) دیده می‌شود:

(۲۷) [م م ف]

(۲۸) [م م ف]

این دو نوع ترتیب واژگانی که دو نوع ترکیب معنایی متفاوت ایجاد می‌کند، مورد تأکید اغلب نحوپردازان مسلمان بوده است. اما اینان نقش معنایی این ترکیبها را آنچنانکه باید بررسی نکردند و این مهم را بر عهدهٔ بلاغت‌پردازان گذاردند. بلاغیون نیز به نحوی کافی و گسترده ابعاد معنایی و

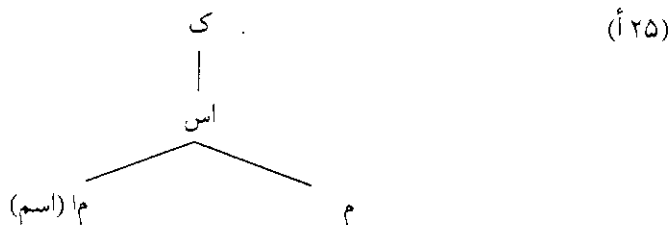


ابن یعیش معتقد است که نمونه (۲۲) روابط طبیعی در کلام را منعکس می‌سازد. اما در نمونه (۲۳) مسندالیه بر مسند تقدم دارد ولی مسند به همراه ضمیری است که به مسندالیه بر می‌گردد. در نمونه (۲۴) مسندالیه یعنی (زَيْدٌ) در سمت چپ فعل واقع شده است و چون خود مبتدای جمله است، جمله مزبور غیر دستوری است.

نحوپردازان مسلمان فاعل را جزء فعل انگاشته‌اند که در سمت چپ آن واقع می‌شود. بر این اساس، فعل و فاعل زیر تسلط (اس) قرار می‌گیرند و هنگامی که ترکیب، گفتاری مفید و مستقل و کامل باشد؛ (اس) نیز زیر تسلط کلام (ک) قرار می‌گیرد. ابن یعیش در این باره چنین می‌گوید:

ان كل مسند (فعل) يجب أن يكون ملازماً للمسنداليه (فاعل). ان العلاقة التي تربط بين الفعل و الفاعل تدعى بالاسناد، و يمكن للتركيب أن ينتج كلاماً مستقلاً و مفيداً، و يمكن ألا ينتج ذلك، فعندما ينتج كلاماً مفيداً و تاماً و مستقلاً بنفسه، فان ذلك سيدعى كلاماً.^۱

بر این اساس می‌توان روابط ترکیبی کلام را به صورت دو نمودار درختی (۲۵) و (۲۵ب) نشان داد:



(۱۹) $\frac{\text{أَبُوهُ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{شَاعِرٌ}}{\text{مَسْنَد}}$ يَكُونُ

از سوی دیگر، می توان برای انواع ترکیبهای ظرفی که قبلاً در نمونه های (۱۱) و (۱۲) بیان کردیم برخلاف نظر ابن یعیش و مطابق با نظر ابن مالک مانند نمونه (۱۹) ژرف ساخت های زیر را در نظر گرفت.

(۲۰) أ. $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{فِي الدَّارِ}}{\text{مَسْنَد}}$ (مسنند = گروه حرف اضافه)

ب. $\frac{\text{يَكُونُ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مَسْنَد}}$ $\frac{\text{فِي الدَّارِ}}{\text{مَسْنَد}}$

ج. $\frac{\text{كَانَ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مَسْنَد}}$ $\frac{\text{فِي الدَّارِ}}{\text{مَسْنَد}}$

د. $\frac{\text{سَيَكُونُ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مَسْنَد}}$ $\frac{\text{فِي الدَّارِ}}{\text{مَسْنَد}}$

(۲۱) أ. $\frac{\text{الْقِتَالُ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{التَّوْمٌ}}{\text{مَسْنَد}}$ (مسنند = گروه قیدی)

ب. $\frac{\text{يَكُونُ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{الْقِتَالُ}}{\text{مَسْنَد}}$ $\frac{\text{التَّوْمٌ}}{\text{مَسْنَد}}$

ج. $\frac{\text{كَانَ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{الْقِتَالُ}}{\text{مَسْنَد}}$ $\frac{\text{التَّوْمٌ}}{\text{مَسْنَد}}$

د. $\frac{\text{سَيَكُونُ}}{\text{مَسْنَدَالِيهِ}}$ $\frac{\text{الْقِتَالُ}}{\text{مَسْنَد}}$ $\frac{\text{التَّوْمٌ}}{\text{مَسْنَد}}$

چنین تحلیلی دارای برتریهایی به شرح زیر است:

(۱) نیازی نیست که جمله های وجودی را از جمله های ظرفی جدا نگهداریم.

(۲) نیازی به وجود ضمایر مستتری مانند (هُوَ) در نمونه هایی مانند (۱۱) و (۱۲) نخواهیم

داشت.

با این وجود چنین تحلیلی در تقسیم بندی ابن هشام تأثیری ندارد و همانطور که ملاحظه شد، کلام

بزرگ همواره ترکیب اسمی است و کلام خرد می تواند ترکیبی فعلی یا اسمی باشد.

(۱-۵) **بزرگی و خردی کلام:** نحونویسان اسلامی کلام را از دیدگاه دیگری نیز بررسی و آن را به جملهٔ بزرگ (الجملة الكبرى) و جملهٔ خرد (الجملة الصغرى) تقسیم کرده‌اند. به نظر می‌رسد که ابن‌هشام (۱۳۶۸م) نخستین دست‌نویسی است که قائل به چنین طبقه‌بندی است.

إنَّ الجملة الكبرى تتألف من اسم كمبتداً و جملة فعلية أو جملة اسمية كخبر، ان الجملة الكبرى يمكن أن تتألف من جملتين اثنتين: واحدة غير مستقرة بنفسها، و الاخرى مستقلة بنفسها.^۱

این بدان معناست که کلام بزرگ می‌تواند جملهٔ اسمیه‌ای باشد که از (مسند الیه) و (مسند) تشکیل یافته است. و (مسند) می‌تواند جملهٔ وجودی مانند نمونهٔ (۱۴) یا جملهٔ فعلیه مانند نمونهٔ (۱۵) باشد:

(۱۴) $\frac{\text{زَنْدٌ}}{\text{مسند الیه}} \quad \frac{\text{أَبُوهُ شَاعِرٌ}}{\text{مسند}} \quad (\text{مسند} = \text{جملهٔ اسمیه})$

(۱۵) $\frac{\text{هِنْدٌ}}{\text{مسند الیه}} \quad \frac{\text{تُعَنِّي شِعْرًا}}{\text{مسند}} \quad (\text{مسند} = \text{جملهٔ فعلیه})$

(۱-۵-۲) **کلام خرد:** منظور ابن‌هشام از کلام خرد هر جملهٔ ساده و قائم به خود می‌باشد که می‌تواند جملهٔ فعلیه یا جملهٔ اسمیه (جملهٔ وجودی) باشد. ابن‌هشام در این باره چنین می‌گوید:

ان الجملة الصغرى هي آية جملة بسيطة و مستقلة بنفسها و التي يمكن أن تكون إما جملة فعلية أو جملة كونية.^۲

(۱۶) أَبُوهُ شَاعِرٌ.

(۱۷) $\text{تُعَنِّي هِنْدٌ شِعْرًا.}$

(۱۸) $\text{يَكْتُبُ الْوَزِيرُ اللَّقِيْطُ شِعْرًا.}$

بطور کلی، اگر برای جمله‌هایی مانند (۱۶) ژرف‌ساختی مانند نمونهٔ (۱۹) در نظر بگیریم، کلام خرد همواره جملهٔ فعلیه خواهد بود. چه بسا به همین دلیل هم ابن‌هشام این جمله‌ها را جمله‌های وجودی می‌نامد. اما اگر این جمله‌های وجودی را برخلاف نظر ابن‌هشام مانند ترکیب‌های ظرفی جزء ترکیب‌های اسمی بشمار آوریم، تحلیل منسجم‌تری ارائه خواهیم نمود:

۱- همان مأخذ ص ۴۲۵-۴۲۴.

۲- همان مأخذ، ص ۲۲۴.

ج. الْقِتَالُ / (كَانَ هُوَ) الْيَوْمَ.
مسندالیه / مسند

د. الْقِتَالُ / (سَيَكُونُ هُوَ) الْيَوْمَ.
مسندالیه / مسند

همان طور که در نمونه های (۱۱) و (۱۲) مشاهده می کنیم، فعل (يَكُونُ) و فاعل آن (هُوَ) با وجود آنکه در ژرف ساخت وجود دارند باید از روساخت حذف شوند. اما اگر زمان فعل، گذشته یا آینده باشد حذف آن اجباری نیست. ترکیب هایی از این دست با توجه به سطح ژرف ساختی آنها بطور طبیعی جزء ترکیب های اسمی قرار می گیرند. زیرا ترکیب آنها بصورت (مسندالیه - مسند) می باشد. اکثریت نحوپردازان اسلامی ترکیب ظرفی را ترکیب اسمی دانسته اند.^۱

(۱-۴) **ترکیب شرطی:** نحو نویسان مسلمان ترکیب دیگری را در زبان عربی تشخیص داده و آن را ترکیب شرطی نامیده اند. هر ترکیبی که دارای ترتیب (اذا + جمله ۱ ... اذن + جمله ۲) باشد، ترکیب شرطی نامیده می شود:

(۱۳) أ. إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ / مَلَكَتُهُ.
جمله ۱ / جمله ۲

ب. وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ / تَمَرَّذَا.
جمله ۱ / جمله ۲

اکثریت نحو پردازان اسلامی ترکیب شرطی را ترکیب فعلی دانسته اند^۲ و بدین ترتیب برآنند که دو ترکیب بنیادین در زبان عربی وجود دارد که عبارت است از: ترکیب اسمی و ترکیب فعلی. اگر (مسندالیه) پیش از (مسند) قرار گیرد، ترکیب اسمی پدید خواهد آمد ولی اگر (مسندالیه) پس از (مسند) قرار گیرد، ترکیب فعلی بدست می آید. البته این تقسیم بندی به ترکیب اسمی و فعلی خود دارای ابعاد دقیق کاربرد شناختی و نقش مند برای تعیین معناست که بزودی ملاحظه خواهیم کرد.

۱- ابن هشام (ت ۱۳۶۸م)، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، تحقیق مازن المبارک و محمد حمدا...، طبعه دارالفکر، دمشق ۱۹۶۹، ص ۴۲۱-۴۲۰ و نیز ابن عیثم (ت ۱۲۵۰م)، شرح المفصل، الجزء الاول، طبعه عالم الکتب، بیروت، ۱۹۷۰، ص ۸۹-۸۸.

۲- ابن هشام (ت ۱۳۶۸م)، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، تحقیق مازن المبارک و محمد حمدا...، طبعه دارالفکر، دمشق ۱۹۶۹، ص ۴۲۱.

اما مسند می‌تواند مانند نمونه (۱۰) اسم فاعل نیز باشد:

(۱۰) ضَارَتْ هُوَ عَمْرًا. (مسند = اسم فاعل)
مسند مسندالیه

(۱-۳) **ترکیب ظرفی**: ترکیبی است که از مسندالیه و مسند تشکیل می‌شود ولی مسند در آن گروه حرف اضافه (جار و مجرور) و یا گروه قیدی (ظرف) می‌باشد. در اینجا فرض بر این است که فعل و فاعل از ترکیب حذف گردیده و گروه حرف اضافه یا گروه قیدی جانشین آنها شده است. بر پایهٔ نظریهٔ ابن‌بعیش (۱۲۵۰م) ترکیب ظرف ساختی (تقدیری) دارای فعل (يَكُونُ یا يَسْتَقِرُّ) می‌باشد. ابن‌بعیش در این باره می‌گوید:

واعلم أن الخبر إذا وقع ظرفاً أو جاراً و مجروراً نحو (زَيْدٌ فِي الدَّارِ) و (عَمْرٌ وَعِنْدَكَ) ليس الظرف في الحقيقة، لان (الدار) ليست من زيد في شيء و انما الظرف معمول للخبر و نائب عنه و التقدير (زيد استقرّ عندك) أو (حدّث أو وقّع) فهذه هي الخبر في الحقيقة بلاخلاف بين البصريين، و انما حذفها و أقمت الظرف مقامها ايجازاً لما في الظرف من الدلالة عليها.^۱

می‌توان انواع ترکیبهای ظرفی را در نمونه‌های زیر یافت:

(۱۱) أ. زَيْدٌ فِي الدَّارِ. (مسند = گروه حرف اضافه)
مسندالیه مسند

ب. زَيْدٌ (* يَكُونُ هُوَ) فِي الدَّارِ.
مسندالیه مسند

ج. زَيْدٌ (كَانَهُ هُوَ) فِي الدَّارِ.
مسندالیه مسند

د. زَيْدٌ (سَيَكُونُ هُوَ) فِي الدَّارِ.
مسندالیه مسند

(۱۲) أ. الْقِتَالُ الْيَوْمَ. (مسند = گروه قیدی)
مسندالیه مسند

ب. الْقِتَالُ (* يَكُونُ هُوَ) الْيَوْمَ.
مسندالیه مسند

(۳) تَسْمَعُ بِالْمَعْيَدِي (مسندالیه) خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ (مسنند).

اما واقعیت آن است که وجود چنین ترکیبهایی در زبان عربی شاذ و کمیاب است و به اصطلاح دستوریان گشتاری جزء دستور حاشیه‌ای به‌شمار می‌رود. اما مسند می‌تواند دارای ترکیبهای زیر باشد:

(۴) $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مسندالیه}}$ $\frac{\text{شَاعِرٌ}}{\text{مسنند}}$ (مسنند = اسم فاعل)

(۵) $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مسندالیه}}$ $\frac{\text{أَلُوهُ شَاعِرٌ}}{\text{مسنند}}$ (مسنند = ترکیب اسمی)

(۶) $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مسندالیه}}$ $\frac{\text{أَحَبَّ مِيًّا حَتَّى جَمًّا}}{\text{مسنند}}$ (مسنند = ترکیب فعلی)

(۷) $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مسندالیه}}$ $\frac{\text{كَانَ شُجَاعًا}}{\text{مسنند}}$ (مسنند = ترکیب اسمی)

گاهی ترکیب اسمی با افعالی مانند (کان) شروع می‌شود. این‌گونه ترکیبها را نباید با ترکیبهای فعلی اشتباه کرد. ابن‌مالک (۱۲۷۳م) در مورد این افعال چنین می‌گوید:

ترفع (کان) المبتدأ اسماً، و الخبر تنصبه، ككان سیداً عمر^۱

به نظر وی این افعال بر ترکیب اسمی اضافه می‌شوند و از این‌رو جمله‌های حاوی این افعال در ژرف ساخت ترکیب اسمی به‌شمار می‌روند و آنها را از آن جهت که حالت مسند را در رو ساخت از حالت رفع به حالت نصب تغییر می‌دهند، (نواسخ) می‌نامند:

(۸) $\frac{\text{كَانَ}}{\text{مسندالیه}}$ $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مسنند}}$ $\frac{\text{شُجَاعًا}}{\text{مسنند}}$

(۱-۲) **ترکیب فعلی:** منظور نحوپردازان اسلامی از ترکیب فعلی هر ترکیبی است که با جزء زبانی مسند آغاز شود. به‌طور کلی مسند اغلب نشان‌دهنده جزء فعلی است که می‌تواند بر یک یا چند عنصر زبانی عمل کند:

(۹) $\frac{\text{جَاءَ}}{\text{مسنند}}$ $\frac{\text{زَيْدٌ}}{\text{مسندالیه}}$

نمی‌رود، ولی چون از مسند و مسندالیه تشکیل می‌شود، جمله تلقی می‌گردد:

(۱) * مَنْ يَدْرُسُ. (جمله)

(۲) مَنْ يَدْرُسُ يَنْجَحُ. (کلام)

باوجود آن که اکثریت نحویسان مسلمان کلام و جمله را دو سطح زبانی متمایز انگاشته‌اند^۱، اما همهٔ آنها این دو را روشن و منسجم تعریف نکرده‌اند و یا آنها را یکسان گرفته‌اند. مثلاً زمخشری تصریح می‌کند که کلام از مسند و مسندالیه تشکیل می‌شود و آنگاه ادامه می‌دهد که کلام همان جمله است:

الكلام هو المركب من كلمتين أُسدت احدهما الى الاخرى و ذلك لايتأتى الا فى اسمين كقولك: زيد أخوك أو فعل و اسم نحو قولك: ضرب زيد و يسمّى جملة.^۲

بر پایهٔ نظریهٔ اغلب نحوپردازان اسلامی، هر کلامی ضرورتاً جمله است ولی هر جمله‌ای ضرورتاً کلام نیست. زیرا مثلاً جملهٔ شرط دارای معنای کامل و قائم به خود نمی‌باشد و از این رو کلام تلقی نمی‌شود.

نحویسان اسلامی همانند ابن هشام همچنین کلام را از ابعاد گوناگون بررسی کرده‌اند و آن را بر پایهٔ سازه‌ها و بزرگی و خردی تقسیم کرده‌اند. اینک به شرح یکایک این ابعاد می‌پردازیم:

(۱) **سازه‌های کلام:** براساس طبقه‌بندی نحویسان مسلمان چهارگونه ساخت برای کلام وجود دارد: (۱) ترکیب اسمی (۲) ترکیب فعلی (۳) ترکیب شرطی (۴) ترکیب ظرفی.

(۱-۱) **ترکیب اسمی:** آن ترکیبی است که با مسندالیه آغاز شود و به مسند پایان پذیرد. مسندالیه می‌تواند جمله یا گروه اسمی باشد، ولی مسند همواره فعل است.

به بیان دیگر نحویسان مسلمان این ساخت را بدان جهت ترکیب اسمی نام نهاده‌اند که ترکیب مزبور با اسم آغاز می‌شود. زیرا جزء اول ترکیب اسمی می‌تواند انواع گوناگون داشته باشد. مثلاً مسندالیه مانند نمونه (۳) می‌تواند جمله باشد:

۱- فخرالدین قباوة، اعراب الجمل و اشباه الجمل، دارالآفاق الجديدة، بیروت، ۱۹۸۳، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- الزمخشری، المفصل، خربستیانیا، ۱۹۵۹ ص ۴ (به نقل از مأخذ شمارهٔ ۳).

را پیامورند تا بتوانند آن را بخوانند و بفهمند. وجود قرآن موجب سنتی شد تا در فضای آن رساله‌های زبان‌شناختی بنویسند و بر آن رساله‌ها شرح‌ها و حاشیه‌ها بیافزایند.

هدف از این مقاله، شناختن ابعاد نحوی نظریه زبانی مسلمانان برای درک عمیق‌تر ساخت جمله در زبان قرآن می‌باشد. امیدواریم بتوانیم از راه این بررسی بازنمایی ژرف ساختی یا مقدر را به گونه‌ای که دستوریان مسلمان درک کرده‌اند به زبان امروزین بیان کنیم. چه بر این باوریم که چنین مطالعه‌ای دیدگاه‌های مفیدی را برای نظریه‌های زبانی نوین فراهم می‌نماید. و سرانجام لازم به نظر می‌رسد که مقایسه‌ای میان این دیدگاه که دارای قدمتی هزارساله است، و آنچه دستور زایا نامیده می‌شود، به عمل آید؛ اما متأسفانه مجال چنین کاری در این مختصر نیست. موضوع دیگر آنکه دیدگاه زبانی قدمای مسلمان به همین جا محدود نمی‌شود و آنچه در این نوشته می‌خوانیم مشتق است نمونه خروار و جا دارد پژوهشی جامع‌تر در این باره صورت پذیرد.

۱) تحلیل ساختهای نحوی در زبان عربی:

دستوریان مسلمان میان دو گونه ساخت نحوی در زبان عربی تمایز قائل شده‌اند.

الف) کلام: منظور آنان از کلام گفتار کامل و مفید و قائم به خود است. ابن هشام (۱۳۶۸ م) در تعریف کلام چنین نظری دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هفتم علوم انسانی

ان الکلام هو القول التام و المفید.^۱
ب) جمله: منظور این دستوریان از جمله عبارت از فعل و فاعل یا مسند و مسندالیه (نهاد و گزاره) می‌باشد. جمله می‌تواند گفتار کامل و مفید باشد و می‌تواند چنین نباشد. ابن هشام چنین بیان می‌کند:

الجملة عبارة عن الفعل و الفاعل، أي ان الجملة هي المسند و المسندالیه.^۲

بطور مثال جمله شرط بدون جواب شرط گفتار کاملی نیست و از این رو کلام به شمار

۱- ابن هشام (ت ۱۳۶۸ م)، معنی اللیب عن کتب الاعراب، تحقیق مازن المبارک و محمد حمدا، طبعه دارالفکر، دمشق ۱۹۶۹، ص ۴۱۶.

۲- همان مأخذ، ص ۴۱۹.

نظریه زبانی قدمای مسلمان

دکتر علی افخمی، ریاست دانشکده زبانهای خارجه
غلامرضا دین محمدی

Abstract

Most Muslim grammarians have assumed four linguistic constituents in their theory:

1. Subject
2. Predicate (which is often a verb)
3. Adjunct (any element other than subject and predicate).
4. Predication (abstract entity organizing subject, predicate, and adjunct)

These elements join together to result in two types of underlying structures:

1. Intransitive structure [Predicate ... Subject]
2. Transitive structure [Predicate ... Subject ... Adjunct]

When the elements are organized, there will appear a linguistic entity called "speech" (= a useful, independent, meaningful utterance). "Speech" is then exposed to various changes and gains two types of meaning: general or special.

در این مقاله، نظریه زبانی که مسلمانان آن را در قرن هفتم میلادی وضع کرده اند بررسی می گردد. مطالعات زبانشناختی اسلامی خود از دل قرآن نشأت یافت. قرآن که کتاب مقدس اسلام و کلام خداست حکم رشته وحدتی را داشت که از قرن هفتم میلادی به بعد در سراسر قلمرو اسلام درکشیده شده بود. قرآن را نمی بایست ترجمه می کردند و گرویدگان غیر عرب ناچار بودند زبان عربی